

مکاسب محرمه / تطفیف

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله قرآنی

در آیات قرآن به طور مستقل و مستقیم به مسأله تطفیف اشاره شده است و در شش آیه به وجوب وفا به کیل و میزان و حرمت تطفیف اشاره شده بود در هر یک از این آیات نکات ویژه و مربوط به خود آن آیه بود که در ذیل آن در حدی که مجال بود به آن اشاره شد و در پایان ۶- ۷ آیه گفتیم که چند بحث کلی که در اینجا هم مصداق دارد به آن اشاره می کنیم .

متعلق امر و نهی

در مواردی امر یا نهی به اموری تعلق می گیرد که این امور حالت عام یا خاص دارد امر و نهی به چیزهایی تعلق می گیرد که این امور حالت عموم و خصوص و سلسله مراتبی دارد و این در شریعت فراوان است مثلاً

احسان

احسان به عنوان امر مستحب که در قرآن **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** یا **أَحْسِنُوا** داریم و انواع دستورات دیگری که جزئیات و مصادیق آن می شود حالا در یک رتبه یا در چند مرتبه از حیث این که به کسی احسان کنید یک امر مطلق داریم ولی به لحاظ متعلق او امر خاصی داریم به احسان به گروه های خاص پدر و مادر و ... یا به لحاظ نوع احسان باز احسنوا یک عموم و اطلاق دارد ولی یک مصادیقی از احسان او امر خاصی به آن تعلق گرفته است . مثل اطعام یا اسکان و امثال اینها می بینیم که یک امر ، یک حالت عموم و شمول و فراگیری دارد و وجود دارد که این اگر تنهایی هم بود همه این مصادیق را می گرفت اگر یکی داشت **أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** یک امر کلی داشت یعنی احسان به خلق کنید خدا این احسان و نیکی کردن را دوست دارد . اگر همین یک امر تنها بود احسان به همه گروه ها را دربرمی گرفت اما در اینجا می بینیم علاوه بر آن امر کلی که احسانش اطلاق داشت و محسن علیه هم اطلاق داشت . علاوه بر آن ما موارد ویژه ای را می بینیم بر نوعی از احسانها مثلاً اطعام و اطعام اخص هم داریم اطعام در یک شرایط خاص و لو امر شده به آن و از حیث محسن علیه یک گروه های خاص امر به آن تعلق گرفته است .

مراتب امر و نهی در آیات

در بحث ما هم همین طور بود در خود همین آیات سلسله مراتبی بود کلی هم که ببینیم یک سلسله مراتبی ، ما یک نهی از ظلم داریم و یک نهی از ظلم در حق الناس داریم و بعد از نهی از خیانت در امانت داریم و بعد نهی از **بخس الناس اشیائهم** داریم و می آید در آنجایی که تطفیف در معامله کم فروختن را نهی می کند اینها یک سلسله مراتب است که از عام می آید به خاص و یا از خاص می آید به نهی عام ، این جا یک امر بود که یک سلسله مراتب داشت اینجا یک نهی است که از ظلم به معنای کلی تا ظلم در حق الناس تا خیانت در امانت تا **بخس الناس اشیائهم** تا تطفیف می رسد .

حالا در **أوفوا** هم که در این آیات است آن هم همین طور است ما یک امر به عدل داریم که این امر کلی است بعد اداء امانت یا وفا به عهد ، وفا به عقد یا همین جا که می آید **أوفوا بالکیل و المیزان** و اگر این خاص ها هم نبود یک امر عامی داریم که همه اینها را می گرفت . ولی بعد از آن در مراتب بعدی همین طور سلسله مراتبی امری می آید تا می رسد به مورد جزئی که **أوفوا بالکیل و المیزان** ، **أوفوا بالمکیال و المیزان** که در این آیات شریفه بود این چیزی است که در خیلی جاها داریم و تنظیم این سلسله مراتب امر و نواهی و منظومه سازی کار خیلی جالبی است که نکات زیبایی از آنها استخراج می شود .

گفتیم این امر که در اوامر و نواهی وجود دارد یعنی سلسله مراتب اوامر و نواهی الزامی یا غیر الزامی که از سلسله مراتبی که عام و خاص دارد و اگر اوامر خاص نبود آن امر عام پائین ترها را هم شامل می شد آن نهی های خاص نبود همان نهی عام پائین ترها را هم شامل می شد اینجا گفتیم قاعده کلی این است که دو احتمال وجود دارد یکی این که ذکر این **أوفوا بالکیل و المیزان** یعنی همان **أوفوا بالعقود** یا **أوفوا بالأمانات** آن تعدوا الأمانات من أهلها یا همان **عدّ اینها** به عنوان مصداق ذکر شده یا احسن که می گوید به این یا به آن عنوان مصداقی از همان احسن عام را ذکر می کند بیان المصادیق است این یک احتمال در این امور بود.

تأکید در آیات

یک احتمال هم این بود که فراتر از بیان مصداق یک تأکیدی را افاده می کند به این دلیل که هر امری ظاهرش این است که یک بار خاصی و مطلب جدیدی را می خواهد افاده کند اصل در بیانات این است که زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی و تأکید بر یک امر و آمدن یک بیان جدید حتما یک پیام و مضمون جدیدی را دارد این یک اصل است که هر چیزی که اضافه شده اسب معنی و مضمون زایدی را می خواهد افاده کند بر اساس این اصل عقلانی احتمال دوم درست است یعنی جاهایی که شما یک امری دارید بعد روی خاص هایی و مصادیقی از آن امر جدایی آمده یا نهی جدایی آمده که گاهی به شکل سلسله مراتبی می شود که چند مرتبه ما امر داریم یا نهی داریم اصل طبق قواعد الفاظ و همین اصلی که عرض کردیم این است که اینها فقط بیان مصداق نباشد نه یک

تأکیدی دارد حکم مؤکد است . مثل این که گفته اکرم العلماء یک جای دیگر گفته اکرم العالم العادل ، این اکرم العالم العادل می شود گفت به عنوان مصداق عالم می گوید می شود گفت نه ، تأکیدی را می گوید اصل این است که تأکید را بگوید البته ممکن است مواردی از این خارج شود قرائنی ویژه داشته باشیم که فقط ذکر المصداق است

قاعده این است که تأکید دارد این همان ارتکازی است که وقتی که در استنباطات و چیزهایی که از آیات اخلاقی و بحث های فقهی انجام می شود یا در بحث های اعتقادی ، خیلی از مواردی که می بینید امر و نهی آمد و چیز خاصی آمده اگر هم نبود یک امر و نهی عام و کلی تکلیف را روشن کرده بود چون امر و نهی عام داریم این آمدن اینها روشن است که تأکیدی وجود دارد این کبری بود.

شمول « لاتبخسوا » در معامله و امانت

در صغری قصه هم در بحث ما هم اوفوا هم این قصه بود و هم در نهی ، در نهی آن در اینجا در خود این آیات نهی از تطفیف اخص از نهی از لاتبخسوا الناس اشیائهم است لاتبخسوا الناس اشیائهم این در مقام معامله هم نباشد اگر امانت کسی پیش شماست می گوید لاتبخسوا الناس اشیائهم در مقام معامله هم باشد در برمی گیرد در مقام معامله حتی آن چیزهای کیفی که در معامله است آنها را هم می گیرد اگر کسی چیزی را به عنوان چیز سالم و او چیز معیوب را می فروشد ان هم لاتبخسوا الناس اشیائهم است هم کمیت را می گیرد و هم کیفیت را ، هم غیر باب معامله را می گیرد ، اعم است .

مراتب نهی در آیات تطفیف

یک مصداق آن همان بحثی است که در این جا تطبیق داده شد در همین آیات بالاتر لاتبخسوا الناس اشیائهم این است که لاتکونوا من المخسرین حالا آن هم اگر نباشد لاتعتوا فی الأرض مفسدین که می گوید افساد نکنید در روابط اجتماعی این حالا چیزی بالاتر از مسائل مالی و امانت و ... است . افساد نکنید در آن حدی که قیدی دارد که باید الزامی باشد در خود این آیات ما سه تا نهی مترتب داریم از اینها برویم بالاتر می گوید که ظلم نکنید لاتظلموا الناس ، بالاتر هم برویم یک لاتظلموا مطلق دارد که یک قسم آن لاتظلموا الناس است . این سلسله مراتبی است که در نهی است .

مراتب امر در آیات تطفیف

در امرش هم در اوفوا بالکیل والمیزان که در اینجا داریم بالاتر از آن البته در این آیات نیست ولی داریم ان تعدوا الأمانات الی أهلها این را می گیرد بالاترش هم این است که ان الله یأمر بالعدل و الاحسان آن هم این را می

گیرد یعنی اینها سلسله مراتب عام مرتبه بعد تا می آید خاص که مقام کم فروشی در معامله است یا ایفاء کیل در معامله است به طور تام این اصل ، باز هر دو طرفش می بینیم سلسله مراتب وجود دارد و

تأکید امر خاص

امر خاص تأکید می شود آن وقت چند مرتبه پائین تر که می آید تأکیدات مضاعف می شود مثلاً می گوید احسان کن این یک امر کلی به همه است بعد می گوید احسان به مومن کن یک مرتبه تأکید می گوید احسان به خویشان و اقوام کن ، تأکید دوم احسان به پدر و مادر کن ، تأکید سوم احسان به پدر و مادر کن در شرایط سختی و دشواری و گرفتاری آنها تأکیدی بعدی و تأکیدات مضاعف می شود و در نهی هم همین طور است اینها این طور نیست که بیان مصداق باشد خاص ها تأکید است الا این که قرائنی داشته باشیم البته گاهی قرائنی خاص دارد که فقط بیان مصداق می کند . مثلاً مواردی دارد که چند مصداق در عرض هم است که به همه آنها توجه شده است یعنی همه مصداق های عام در خطابات دیگر به آنها اشاره شده است اینجا ممکن است گاهی تأکید نباشد قرینه خاصی مثلاً گاهی است که قرائنی پیدا می شود که تأکید نیست و گاهی هم است که در عرض هم هستند چند مصداق کلی ذکر شده بیشتر ذهن می رود به سمتی که مصداق است یا این که هر کدام آثار خاص خودش را دارد . مثلاً احکام که آثاری برای آن ذکر شده اسکان یک آثار دیگری برای آن ذکر شده است گاهی هم این طور است که تفاوت اثری دارد و این طور نیست که تأکید یکی بر دیگری به طور کلی مقدم باشد این بحث کلی و اساسی بود و خیلی هم مصداق دارد .

بنابراین این امر اوفوا بالکیل و المیزان و یا ویل للمطففین نبود باز ما در چند مرتبه بالاتر ادله ای داریم که آن را حرام و واجب می کند منتهی این مورد تأکید ویژه شده است .

مولویت در امر

ما همین را می گوئیم که مصداق آن است ولی تأکید ویژه دارد مولویت دارد منشاتی است که عذاب است یک چیز خاصی است اتفاقاً در این تأکیدات مولویت واضحتر است چون هر چه به کلی بروید عدل و ظلمی می آید و عقل همی می فهمد ولی این تأکیدی که روی این شده بیشتر اعمال مولویت و بیشتر خودش را نشان می دهد مولویت معنایش این است که با امر شارع استحقاق ثواب و عقابی پیدا می شود و اینها هم استحقاقی ایجاب کرده منتهی استحقاق گاهی بدوی است ، گاهی تأکیدی است ، مضاعفش می کند مولویت هر دو را می گیرد این بحث در اینجا بود .

تعلق امر و نهی بر یک فعل

این بحث هم تبصره دیگری که ذیل این آیات است این است که همان طور که در ذیل این آیات توجه کردید ما دو نوع بیان داشتیم یکی بیان ایجابی و امر به وفا به کیل اوفوا المکیال و المیزان یا در بعضی آیات اوفوا بالکیل و

المیزان بود یک بیان است و بیان دیگر بیان نهی و نفی بود که لاتبخسوا الناس أشیائهم ، ویل للمطففین و ... که نهی بود سوالی که پیدا می شود و بحثی که مطرح است این است که امر و نهی که هر دو به یک جهت توجه دارند آیا دو حکم است یک وجوب و یک حرمت است .

یکی استدلالی است اگر یکی است کدام اصل است و کدام تبعی است یک چنین سوالی مطرح می شود که هر دو احتمال هم وجود دارد می گوئیم دو احتمال و پاسخ به این سوال می شود داد برای این که این بحث هم روشن شود توضیحاتی مطرح می کنیم :

الف. تعلق امر یا نهی

این که ما چه در واجبات چه در مستحبات و مکروهات و در محرمات گاهی است که بیان شارع نسبت به موضوع یک بیان و امر داریم فقط امر داریم که به موضوعی تعلق گرفته است .

ب. تعلق امر و نهی

گاهی است که امر و یا نهی تعلق گرفته است که امر و نهی می آید به چیزی تعلق می گیرد که این را هم زیاد داریم در ارتباط با یک موضوع امر و نهی داریم مثل اینجا أوفوا المکیال هم خوب این پیمان را کامل کن ، آن طرف هم می گوید لاتبخسوا الناس أشیائهم ، ویل للمطففین ، کمش نکن ، راجع به یک موضوع دو بیان وارد شده است بیان امری و بیان نهی .

ولی گاهی هم همان حالت اول است که راجع به یک موضوع یک امری کرده است مقابلش چیزی ندارد مولا به بنده اش می گوید آب بیاور و جای دیگر می گوید مبادا که آب بیاوری این دو حالت است که در اوامر و نواهی وجود دارد .

واسط بین امر و نهی

این نکته را توجه داشته باشید که آن جایی که امری و نهی است گاهی بین آن دو یک حد وسطی وجود دارد که آن مقصود ما نیست گاهی هیچ حد وسطی نیست آن مقصود ماست آن جایی که حد وسط باشد مثلاً در صله رحم این طور است که اوامر آمده که صله رحم کنید « صل رحمک » و نواهی داریم که می گوید قطع رحم نکن . این مقصود ما نیست برای این که بین صله رحم و قطع رحم این دو روی یک سکه نیستند اینها واسطه بین آنهاست وجود و عدم نیستند بلکه ضدان هستند که ضدان یرتفعان هستند برای این که شاید کسی قطع نکرد ولی صله ای هم نیست بین صله و قطع فاصله ای متصور است ، این جا معلوم است که دو حکم است حالتی که قطع نکرده و صله داشته باشد آن هم وجود ندارد ارتباط و عدم ارتباط نیست آن قطع یک نوع حالت قهری است یعنی بریده و گاهی هم نبریده است کسی نمی گوید قطع نکرده و صله ای هم ندارد .

بنابراین که بگوئیم که واسطه است من به عنوان مثال می گویم ممکن است آنجا تصویرهای دیگری هم وجود داشته باشد کما این که دارد ولی حالا فرض می کنیم این طوری باشد به هر حال گاهی امر و نهی ضدان است که حد وسطی دارد که آن مقصود ما نیست مقصود ما این است که یک مطلب است گفته نماز و ترک نماز این وجوبی و عدمی است گفته اقم الصلاة دلیل دیگر می گوید لا تترك الصلاة که یک حقیقت را که یک طرف آن امر دارد و طرف دیگر نهی دارد .

پس گاهی ما در مورد یک چیزی امر یا نهی داریم فقط به وجود یا عدمش گاهی هم نه طرف وجود و عدم شیء ، فعل و ترکش امر و نهی دارد گاهی یک موضوع و متعلق تکلیف یک امر دارد نسبت به وجودش یا یک نهی دارد . ولی گاهی هم یک امر وجودش دلیل دارد و ترکش هم نفی دارد .

بحث اصولی؛

امر به شیء نهی از ضد آن

این تصویر یک بحث است در اینجا آن سؤال مطرح است که آیا اینجا یک حکم است یا دو حکم ، این برای تصویر مسأله یک توضیح در مقدمه این است که در اصول ملاحظه کردید که امر به شیء آیا نهی از ضدش می کند یا نه ، کما این که یک بحثی هم در آنجا متصور است و آن این که نهی از شیئی امر به طرف مقابلش است یا نیست ؟

ولی معمولاً آنی که در کلمات اصولیین مطرح است که امر به شیء نهی از ضدش می کند یا نه؟ آن هم دو بحث است ضد عام و ضد خاص که بحث ضد عام همان ترک است امر که کرد به این که آب بیار آیا در این مستلزم یک نهی از ترک آب آوردن است یعنی آب آوردن را ترک نکن یا این که ما نهی نداریم همان امر است در اینجا آن نهی که در آنجا گفته می شود نهی تبعی است که به تبع امر مفروض و متصور است و اگر کسی بگوید که در آنجا امر به شیء نهی از ضد می کند در واقع هر جایی ما امر داریم نهی از ضد عام است یعنی ترکش هم همان جا وجود دارد این چیزی است که در اصول مطرح شده منتهی نهی از ضدی که گفته می شود یک نهی تبعی عرضی است به تبع امر در آنجا محل بحث است و ثمراتی ذکر شده که در ثمرات اختلاف وجود دارد و اینجا فرض این است که در بیان شارع نمی خواهیم بحث عقلی کنیم امر نهی را مستلزم است یا نه ؟

این اصلاً در خود بیان نهی آمده ، هم امر آمده و هم نهی مثل باب نماز ، باب نماز ، هم امر آمده و هم نهی ، لا تترك الصلاة ، آن جا بحثی نیست که بگوئیم ما فقط امری داریم بحث می کنیم که مستلزم یک نهی است یا نه نهی آمده در خود خطابه است؟

اصل ، وجوب وفا یا حرمت تطفیف ؟

با توجه به اینها سؤال معلوم شد اینجا مواردی که ما به فعل و ترک تکلیف داریم امر و نهی داریم مثل همینجا که آیات می گوید **أوفوا المکیال و المیزان** و گاهی هم می گوید **لا تطففوا** یکی است خو کیل را تمام و کمال به طرف بدهید این یک طرفش این است که کم نکنید به هر دو امر و نهی تعلق گرفته است این جا سؤال مطرح می شود که آیا امر و نهی در حقیقت یک تکلیف این جا وجود دارد و اینها عباراتنا شتی و حسنه واحد است یعنی یک تکلیف وجود دارد و یکی هم بیان دیگری از همان است چیز اضافی ندارد یا این که نه این دو تکلیف وجود دارد اگر یک تکلیف باشد که احتمال اول است معنایش این است که این تفنن در تعبیر است و هیچ بار اضافی ندارد و یکی اصل است و حالا کدام اصل است باید استظهار است که وجوب وفا اصل است یا حرمت ، آن بیان دیگری از آن است که خیلی تفاوت ایجاد نمی کند البته اگر در اجتماع امر و نهی اگر باشد آن هایی که نهی را مقدم می دانند باید ببینیم اصل را به نهی گذاشته ایم یا به امر ، این باید بر حسب ظهورات یکی را درست کرد .

پس یا این که دو تا است ، این یک احتمال است که تفنن در تعبیر باشد ، احتمال دوم این است که واقعاً بار اضافی دارد به هر حال متفاوت با آن جایی است که یک امر باشد و یک نهی باشد .

نظر آقای اعرافی

این سوال جوابش تا این حد واضح است و با بیانی که مثلاً گفتیم برای این که وقتی که در یک موضوع هم امر و هم نهی می آید با آن جایی که فقط امر را آورده این معلوم می شود که یک چیز اضافه ای را افاده می کند یک عنایت بیشتری را داشته و لذا نمی توانیم صرف تفنن در تعبیر بگویم و بگوئیم که این یک مطلب است حالا یک بار این طور گفته شده است و یک بار هم طور دیگر ، یک حکم مثل آن جایی که حکم واحد است یعنی بیان یک بیان است منتهی این جا دو بیان آمده است و می توان گفت هیچ چیز اضافی ندارد دو بیان یک بار اضافه ای دارد و بنابراین یک مطلب جدیدی را افاده می کند آن جایی که امر و نهی دارد آن حالا بیش از یک چیز می خواهد افاده کند .

نهج البلاغه

خطبه ۲۳۷

خطبه ۲۳۷ در ایام دهه مبارکه ذی الحجه است فضایلش را شنیده اید معلوم است حضرت در خطبه ۲۳۷ می فرمایند **فعملوا فأنتم فی نفس البقاء و صحف منشوره و توبه مبسوطه** .

مشکل کار ما این است که غافل هستیم و از این که هیچ اطمینانی به بقاء و مهلت ماندگاری نیست همیشه غافل هستیم و فریاد امیر المومنین و اولیای الهی هم برای این است که همیشه ما را در شرایطی قرار بدهند که هر لحظه

احتمال بدهیم که مهلت به سر می آید . حضرت می فرمایند عمل کنید اقدام کنید در حالی که انتم فی نفس البقاء ، هنوز یک نفسی برای شما باقی مانده یک لحظه های بقایی در دست شما است این را از دست ندهید در حالی که شما در نفس بقاء هستید و در حالی که صحف منشوره است نامه ها برای اعمال شما باز است و پرونده اعمال بسته نشده درست اگر تصویر کنیم که نامه ها باز است برای این که پرواز کنیم سعادت پیدا کنیم بر آن اعمال خودمان و سنگینی اعمال نیکمان بیفزائیم همین کافی است برای این که سر از پا نشناسیم **فعملوا فأنتم فی نفس البقاء** و صحف منشوره و توبه مبسوطه ، تا وقتی که پرونده ها گشوده است و می شود در آن اعمال نیکی را ثبت کرد و اگر گناهی هم کرده ایم و آلودگی داریم هنوز راهی برای توبه و بازگشت وجود دارد مادامی که نفس برای شما باقی است و نامه های اعمال در عالم غیب و ملکوت باز و گشوده است و راه توبه هنوز بسته نشده است عمل کنید .

روزی و با سرعت همه اینها تمام می شود نفس شما به پایان می رسد همه آن نامه هایی که برای ثبت اعمال خیر باز بود بسته می شود دیگر قابل باز کردن نیست و راهی هم برای توبه وجود ندارد تا وقتی که شما باقی هستید و آن نامه ها و پرونده ها گشوده است و راه توبه باز است عمل کنید و المدبر یدعی و المسيح یرجی تا وقتی که کسی که پشت نکرد هنوز او را فرا می خوانید تا وقتی که نفس باقی است هر چقدر هم که بی مهری کنیم و پشت کنیم به دعوت های الهی باز همان دعوت است می شود برگشت و اقبال کرد و المسيح یرجی هنوز تا وقتی که حیاتی باقی است امیدی به این است که آن پرونده سود به پرونده نیکی مبدل شود **قبل أن یخمد عمل فعملوا فأنتم فی نفس البقاء و صحف المنشور و توبه مبسوطه والمدبر یدعی و المسيح یرجی** تا وقتی که این زمینه ها فراهم است و راهها بسته نشده عمل کنید قبل آن **یخمد عمل و ینقطع عمل و ینقضی اجل و یسد عن باب التوبه و تصد الملائکه** تا وقتی که راهها باز است اقدام کنید قبل از این که پرونده اعمال بسته شود مهلت ها به پایان برسد و عمر انسان به نهایت برسد قبل از این که به پایان خط مسابقه برسید هم تلاش خودتان را انجام بدهید و قبل از این که یسد باب التوبه و تصعد الملائکه قبل از اینکه درهای توبه به روی شما بسته شود و ملائکه ای که برای ثبت اعمال در خدمت شما هستند به آسمان بروند تصعد الملائکه یعنی آن صعود نهایی که ملائکه هر شخص می روند به آسمانها و چیزی نمی نویسند به این بیانات مختلف خوب می خواهد ذهن ما را متوجه این بکند که هر لحظه ای ممکن است که **یخمد العمل ، ینقطع المحل ، ینقضی الأجل ، یسد باب التوبه و تصعد الملائکه** و ملائکه که بروند شما دیگر رابطه شما با آن قطع شود فاخذه باسر به نفسه لنفسه و اخذ من حی لمیت و من فانی لباق و من ذاهب لدائم کسی سعادت مند شد در این میدان مسابقه و در این صحنه امتحان و آزمایش که از خودش برای خودش هزینه بکند ما از خودمان هزینه می کنیم برای خود دیگری از این خود مادی برای خود معنوی و اخذ من حی لمیت از زنده میگیرد برای مرده ای ، امروز زنده ایم از خودمان باید بگیریم برای آن روزی

که نیستیم ، میتیم ، اخذ من حی لمیت و ممن فان لباق از این بدن فانی و از این متاع فانی برای زندگی جاوید استفاده کنیم و من ذاهب لذائم و از چیزی که عبور می کند و تمام می شود برای یک امر ابدی استفاده کنیم توجه همه این بیانات به این است که در حقیقت ما چیزی که کمترین ارزش را دارد می توانیم مبدل به بالاترین ارزشها کنیم آن را عمر خاف الله و هو معمر الی أجله و ممدوح الی عمله . شخصی که از خدا می ترسد تا وقتی که در این فرصتی که به او داده اند خوف خدا و خشیت الهی بر وجود او حاکم است و هو معمر الی أجله ، ممدوح الی عمله ، یک مهلت کوتاهی داده اند و أجل کوتاهی داده اند و در این مدت اگر خوف و خشیت الهی بود امید رستگاری است عمری الجم نفسه بلجامها و ضمّ به ضمامها فأمسکها بلجامها عن معاصی الله ، کسی که لجامی از تقوا و بندگی خدا بر نفس خودش زده است این نفس سرکش زده و با این لجام او را از معاصی خدا بازداشته و او را وقادها بضمائرها الی طاعة الله این تعبیر حضرت مثل سایر تعابیر حضرت تمام تأکیدش بر این است که هر روز ما ای نرا ممارست کنیم هر زمانی این را ممارست کنیم که پایان پذیری این جهان را و تمام شدن این فرصت ها را توجه بدهد و انتم فی نفس البقاء و صحف المنشوره و توبه المبسوطه و المدبر یدعی و المسيح یرجی قبل أن یخمد العمل و یقطع العمل و ینقضی الأجل و یسد باب التوبه و تصعد الملائکه ، قبل از این که فرصت ها همه از دست برود و راهها بسته شود باید اقدامی کرد روزی می رسد که می بیند همه اینها تمام شده و آن روز همه در حسرت هستند الا اوحدی از انسانها همه در حسرت هستند باید تلاش کنیم که از حسرت آن روزگار و آن زمانی که برای همه ما می رسد بکاهیم و این با توجه و تفنن و تنبه به مسیر است .